

## چگونگی برآمدن دین یهود در سیاست سازمانی - دیوانی هخامنشی و دورنمایی از رویداد یهودیت در دوره باستان و دوره هلنیسم

قوم اسرائیل را از دوره کهن چهار چیز از دیگر اقوام متمایز می ساخته است: الف- تاریخ پرفراز و نشیب این قوم و اعتقادش به غرض و هدف نهفته در این رویداد تاریخی؛ ب- پیدایش یگانه پرستی نزد این قوم لا اقل از قرن سیزدهم پیش از میلاد (زمان موسی)؛ پ- پایبندی شدید به شریعت (قانون موسی)، پیروی از نظام قومی و اخلاقی و بستگی سرزمینی؛ ت- آگاهی به برگزیدگی خود میان دیگر اقوام توسط یهوه (Jahve) و نه (Jahova) و متقابلاً برگزیدن یهوه بمنزله خدای یگانه مختص خود.

این یگانه پرستی و برگزیدگی از کجا سرچشمه می گیرد؟ از تعلق انحصاری و متقابل یهود و خدایش به همدیگر و عهدی که به این مناسبت میان قوم اسرائیل و خدایش به میانجیگری موسی در کوه سینائی جاری می گردد. اسرائیلیان به میانجیگری موسی می شوند قوم انحصاری یهوه، و یهوه می شود خدای انحصاری اسرائیل («سفر خروج»، ۲:۲، ۳:۳۴؛ ۱۴، ۲۳).<sup>۱</sup> اهمیت موسی در این است که بدون او تصور پیوند درونی و متقابل اسرائیل و خدایش یهوه اساساً ممکن نیست؛ چنان که اسلام را نیز از نظر ماهیت محض دینی اش بدون محمد بمنزله رسول الله که میانجی خدای اسلامی و امتش باشد تصور نمی توان کرد، بی تفاوت است که موسی یا محمد واقعیت تاریخی می داشتند یا نه. به همین سبب گرچه ابراهیم منشأ نیائی قوم اسرائیل بشمار می رود، هرگز اهمیت موسی را از نظر قومیت دینی و دینیت انحصاری قومی - امری که معرف و مبین پیوند اسرائیل و یهوه است - ندارد. آنچه «سفر پیدایش» درباره ابراهیم و دیگر آباء اسرائیل

چون اسحاق و یعقوب ... می گوید، خواه از نظر واقعیت تاریخی بهمان اندازه بی ارزش باشد که روایاتش درباره پیدایش جهان و آدم،<sup>۲</sup> خواه کاوشهای باستانشناسی رگه‌هایی از واقعیت تاریخی در خلال آن بیابند،<sup>۳</sup> در هر حال خللی بر اهمیت منحصر بفرد موسی برای دین قومی اسرائیل وارد نخواهد آورد.<sup>۴</sup>

اسرائیل از نظر حکومتی و دینی در دوره دولتهای باستان در سه مرحله دستخوش حوادث بزرگ می‌گردد. مرحله اول و دوم بنیان براندازند، مرحله سوم که به دگرگونی و پیکرگیری نوین حکومتی و دینی اسرائیل می‌انجامد بنیان‌ساز. مرحله اول از اواخر سده هشتم پیش از میلاد آغاز می‌گردد و اواخر سده هفتم پایان می‌یابد. در طی آن سامره،<sup>۵</sup> پایتخت اسرائیل<sup>۶</sup> در فلسطین شمالی،<sup>۷</sup> توسط آشور مسخر و ویران می‌شود و حکومتی اسرائیلی دست‌نشانده آشور در اورشلیم، پایتخت یهودا (یهودیه) در فلسطین جنوبی، روی کار می‌آید. از آن زمان اورشلیم بجای سامره، و یهودا بجای فلسطین شمالی می‌شود وارث، نگهدار و ضامن «تمام سنن، تعهدات، تکالیف، انتظارات و بشاراتی که با نام اسرائیل عجینند».<sup>۸</sup> و این یعنی انتقال مرکز حیات سیاسی و دینی اسرائیل از شمال فلسطین به جنوب آن. مرحله دوم از اواخر سده هفتم شروع می‌شود و در اواسط سده ششم پایان می‌پذیرد. در طی همان دو دهه اول سده ششم، دولت بابل ضربه نهایی را با ویران کردن اورشلیم و معبد آن (هیکل) به حکومت و قوم اسرائیل وارد می‌آورد و سران حکومتی و دینی، طبقات نخبه و کاردان و مالاً مؤثر در گرداندن چرخ سیاسی و دینی جامعه اسرائیل را به بابل کوچ می‌دهد. پیش از آن، یعنی تا پایان دوره استیلای آشور، اسرائیل با تمکین به خواسته‌های دولت متجاوز و پرداختن باج و خراج، رسماً و عملاً موجودیت دولتی خود را تحت زمامداری رؤسای قومی اش حفظ می‌کرده است. سلطه بابل شیرازه سیاسی و اجتماعی اسرائیل را از هم می‌پاشد و به این موجودیت مضاعف در پیکر دولت و دین برای همیشه خاتمه می‌دهد. به این سبب — یعنی بعلت شکافتن و فرو پاشیدن دولت و دین اسرائیل از هم — که تا آن زمان بنیاد و کلیتی واحد بوده، دو مرحله نخست را بنیان‌برانداز نامیدیم.

سال ۵۳۹ و آخرین دهه فرمانروایی کوروش آغاز و پیش‌درآمد مرحله سوم است که از دو مرحله پیشین بدین گونه متمایز می‌گردد: کوروش دولت بابل را منقرض می‌کند، قوم اسرائیل را تدریجاً به سرزمینش باز می‌گرداند و مؤکداً آزادی تام دینی به آن اعطا می‌کند. اعطای آزادی دینی به اسرائیل توسط کوروش جزو ابتکارات سیاست عمومی او در تأمین این آزادی برای کلیه جوامع مغلوب بوده و در دوره آشوریه و بابلیها سابقه نداشته

است. با وجود این در زمان کوروش نیز به شیوه معمول آشور و بابل اداره کشورهای مغلوب به دست رؤسا و امرای بومی سپرده می شود.<sup>۹</sup> به همین جهت اسرائیل نیز در زمان او هنوز حکومتی اسرائیلی دارد. منتها با این تفاوت فاحش و بسیار مهم که کوروش برخلاف دو دولت نامبرده با رعایت اعتقادات دینی، عادات و رسوم جوامع و نیز با رفتار صلحجویانه و کمک به بهبود زندگانی و آبادانی سرزمینشان، سیاستی نوین بر می‌گزیند که از آن پس الگوی سیاست شاهنشاهی هخامنشی می شود. تک و توک نوسانها پس از دوره داریوش استثنائی بر این قاعده کلی است. نخست داریوش است که در آغاز فرمانروایی اش پس از یک سال تلاش کامیاب در فرو نشانیدن آشوبها و شورشهای سراسری کشور پهناور،<sup>۱۰</sup> تمامی قلمرو شاهنشاهی هخامنشی را با دگرگون کردن بنیاد سازمانی و اداری ساتراپیها (استانها)ی بیست گانه که در اصل تقسیم بندی ای صرفاً نظامی در کشورداری کوروش بوده اند،<sup>۱۱</sup> به ساتراپیها (استاندارها)ی ایرانی می سپارد و بدین گونه حکومتهای بومی را از اساس و رسماً منسوخ می سازد.<sup>۱۲</sup> فلسطین، سوریه، فنیقیه (لبنان کنونی) و قبرس در این ساختمان جدید کشوری/سیاسی داریوش بصورت یک ساتراپی برگرد دولت مرکزی هخامنشی در هم ادغام می شوند و از آن پس یکی از بیست استان پیرامونی دولت ایران را تشکیل می دهند.<sup>۱۳</sup> این سازماندهی نوین داریوش همراه با ادامه هرچه قاطعتر سیاست آزادی دینی کوروش زمینه ای می شود برای چرخش درونی و برونی پدید و پندار باستانی حکومت و دین اسرائیل به پدیده و پندار نوین صرفاً دینی اش که ما آن را بنام «یهود» می شناسیم. به این دلیل مرحله سوم را بنیان ساز نامیدیم.

### چگونه اسرائیل به «یهود» تبدیل می شود و یهوه خدای قومی آن به خدای جهانی

اطلاق نام یهود<sup>۱۴</sup> به بنی اسرائیل از پدیده های این مرحله سوم است و چنان که هم اکنون خواهیم دید بیش از یک تغییر نام ساده و تصادفی اهمیت و معنایی صرفاً دینی و مطلقاً ناکهومتی دارد: اسرائیلیان که اسارت و انقیاد در بابل و نتایج مرارت بار آن را نتیجه خشم یهوه بر خود می دانستند و به همین نسبت در پی نویدهای پیامبران اسرائیل در دوره اسارت به رحمت یهوه امیدوارتر می گشتند، رهایی از سلطه بابل به دست کوروش را مؤید امید خود می پندارند و اقدام و پیروزی کوروش را حمل برخواست یهوه می کنند.<sup>۱۵</sup> به همین جهت فرمانروایی کوروش که با برانداختن بنیاد دولت بابل، با بازگرداندن اسرائیلیان به سرزمینشان، با اعطای آزادی تام دینی به آنها و به رسمیت شناختن دینشان

آغاز می‌گردد از همان زمان اهمیتی بیمانند در تاریخ «یهود» می‌یابد. قوم اسرائیل بدین ترتیب در این خواست یهوه دو بُعد عمیق و اساسی می‌بیند. یکی تحقق نویدهای پیامبران اسرائیل در مورد رحمت آوردن یهوه بر قوم برگزیده‌اش و در نتیجه محرزتر گشتن این برگزیدگی، و دیگری برانداختن دشمنان قوم برگزیده یهوه به خواست او و به دست یک دولت و ملت «کافر» (هخامنشی و ایران). معنای این بُعد دوگانه نوین در تاریخ اسرائیل به تشخیص ادوارد مایر این است که برای اسرائیلیان از آن پس خداوندی خدایشان بُردی جهانی می‌یابد و اینان چنین بُرد تازه‌ای را حمل بر عظمت و اهمیت جهانی خود می‌کنند که قوم چنین خدایی اند. از آن زمان و بر اساس این پندار، اسرائیلیان خود را قوم پیامبر میان اقوام کافر می‌انگارند، و از این مجرا سرشت جهانی دین خود را احساس و کشف می‌کنند.<sup>۱۶</sup> در پی از دست دادن موجودیت دولتی و محمل قومی در نظام نوین کشوری هخامنشی و احراز آزادی تام دینی در حیطه آن است که مرکز ثقل حیات سیاسی/ قومی اسرائیل یکجا به دینش منتقل و بدان منحصر می‌گردد. این پدیده نتیجه جدایی دولت از قوم و قوم (ملت باصطلاح جدید) از دین است؛ طور دیگر بگوییم: نتیجه اصل گستن سیاست، ملیت و دین از هم هست که عملاً به خشکیدن چشمه واحد قومی/ دولتی دین در دنیای کهن می‌انجامد. بانی این سیاست دولت هخامنشی است که آن را در سراسر قلمرو فرمانروایی خود در شرق نافذ می‌گرداند. پی آمد اجتماعی چنین سیاستی این است که دولت، قوم و دین که تا آن زمان کلیتی یگانه بوده با منسوخ شدن دولت قومی و تحلیل رفتن قومیت دینی از هم می‌گسلند و دین جایگزین قومیت می‌شود.<sup>۱۷</sup> معنای این جایگزینی بویژه برای اسرائیل چیست؟ این که اگر سابقاً قومیتش حکم شیرازه درونی جامعه را داشته و آرمانهای سیاسی و اعتقادات دینی‌اش عین در هم بر این شیرازه استوار بودند، از آن پس فقط دین عاری از حیات قومی و سیاسی است که موجب پیوند افراد در جامعه مربوط می‌گردد، جامعه‌ای که محور حیاتی‌اش در دایره سازمان کشوری هخامنشی نه دیگر ملیت و دولت اسرائیلی بلکه دیانت یهودی است.<sup>۱۸</sup> تصادفی نیست که تحولات تاریخی شرق از این دوره به بعد یکسره گرایش و پویای دینی دارند و دین تنها محرکسی است که توده‌ها را بحرکت درمی‌آورد.<sup>۱۹</sup> فقط ایرانیان که خود مبتکر و مجری این سیاست بنیادین و دگرگون‌سازند، می‌توانند لا اقل جزء تمامیت ملی و سیاسی خود را حفظ کنند،<sup>۲۰</sup> حداکثر و کلاً تا پایان دوره ساسانی که ایرانیان هنوز ایرانی بوده‌اند.<sup>۲۱</sup>

بدین سان در پی رویداد اسارت اسرائیلیان در بابل، دولت هخامنشی در طی

دو‌یست سال اعمال سیاست سازمانی و دینی اش قابلیت جهانی شدن دین بدایهٔ قومی / دولتی اسرائیل را می‌پروراند و با زدودنش از عنصر قومی و سیاسی موجبات جهانی شدن آن را ناخواسته فراهم می‌آورد. همچنان که قومیت و دولت اسرائیل علت وجودی خود را در نتیجهٔ سیاست هخامنشیان برای همیشه از دست می‌دهند، مانع درونی دین اسرائیل، یعنی بستگی تاریخی قومی / دولتی آن برای جهانی شدنش نیز از میان برداشته می‌شود. اطلاق یهود به دین از زمان استیلای هخامنشیان به این معناست. برآمدن یهودیت یعنی از میان رفتن واقعیت قومی / دولتی اسرائیل و تبدیل دین اصالةٔ قومی آن به دین جهانی.<sup>۲۲</sup> ضمناً، در همین دورهٔ دو‌یست سالهٔ فرمانروایی هخامنشی است که پندارهای ادیان ایرانی در یهودیت رخنه می‌کنند، می‌آمیزند و موجب تغییراتی گاه بسیار اساسی در جهانیابی آن می‌شوند. از آن پس دیگر یهودیت منحصرأ دین است و در عین حال آمیخته به عنصرهای دینی ایرانی.<sup>۲۳</sup> این موضوع در خور توجه است که نه فقط کمترین زور و فشاری در پس این تأثیر گذاری وجود نداشته بلکه حمایت هخامنشیان در احیای مادی و معنوی دین یهود در سراسر تاریخ جهان کهن بمانند است، از آن پس که هیچ در دایرهٔ سیاست ابتکاری داریوش است که بنیانگذاری نوین دولتی و سازمانی هخامنشی هرگونه عنصر قومی / سیاسی بمنزلهٔ دولت را در پهنه و بُرد فرمانروایی خود تحلیل می‌برد و سیاست را از وابستگی دینی و قومی آزاد می‌سازد.

### نفوذ هلنیسم در یهودیت

بدین گونه وقتی هلنیسم، یعنی جهانگیر شدن فرهنگ و تمدن یونانی که خود ناگزیر متضمن برون آمدن یونانیت از پوستهٔ سرزمینی و قومی و در نتیجه گشوده شدنش به روی مایه‌های بینش شرقی نیز هست،<sup>۲۴</sup> در شئون زندگانی، نظام اجتماعی، اداری و نیز در جنبه‌های هنری، ادبی و فکری اش با شدت و ضعف سراسر شرق را تا مرزهای باختری و جنوبی قلمرو دولتی ایران وقت بتدریج می‌گیرد، طبعاً یهودیان فلسطین را نیز تحت تأثیر خود دگرگون می‌سازد. این تأثیر بر یهودیانی که خارج از فلسطین در جهان هلنیستی می‌زیستند بمراتب بیشتر و عمیقتر بوده است.<sup>۲۵</sup> محاط شدن در کانونهای تمدنی و فرهنگی زیبا و بیش‌پیکریونانی موجب می‌شود که بسیاری از امور را یهودیان از یونانیان بیاموزند و اقتباس یا تقلید کنند: از طرز زندگی بطور کلی، آشنا شدن با تئاتر، شرکت در مسابقات، ساختن کنیسه‌ها به سبک یونانی گرفته تا آموختن زبان یونانی، بکار بردن آن بجای زبان عبری یا آرامی مادرزادی، تغییر نام به نامهای شبه یونانی و حتی الامکان

احراز حق شهروندی رومی در سلطه رومیان. یک نمونه معروف و نه هرگز تصادفی تغییر نام نزد یهود تبدیل نام ساؤلوس به پاؤلوس است.<sup>۲۶</sup> و بی دلیل نیست که همین پاؤلوس (پولس حواری) - از اهالی طرسوس در کیلیکیای آسیای صغیر - به داشتن حق مادرزادی شهروندی روم مباحثات می کرده.<sup>۲۷</sup>

فرهنگ یونانی عملاً از اوائل سده دوم پیش از میلاد بر شرق چیره می گردد. تا پیش از آن، یعنی در طی صد و پنجاه سال پس از کشور گشاییهای اسکندر، بربرها بمعنای نایونانی زبانان<sup>۲۸</sup> را نایونانیان به خود راه نمی دادند. بانگ اعتراض یونانیان سپاهی و جرگه های وابسته بدانها بر ضد همزیستی با نایونانیان در شهرکهای مشترک از همان آغاز حتی میان نزدیکان اسکندر نیز بر می خیزد، در برخی نقاط رنگ شورش به خود می گیرد و در دوره جانشینان اسکندر نیز خاموش نمی شود.<sup>۲۹</sup> اما در طول این مدت زمینه سیاسی پذیرش آتی نایونانیان و آمیزش با آنان را سلطه مقدونی/ یونانی اسکندر و در پی اش سلطه جانشینان او در قلمرو دولتی بطالسه و سلوکیده با تأسیس شهرهای یونانی یا یونانی کردن شهرهای شرقی از نظر سازمانی و حقوقی از پیش فراهم آورده بود. همزمان با پیشروی اسکندر و نیز پس از استقرار او در سرزمینهای نو، هزاران یونانی از تنگجایی کشور پر جمعیت خود مفری به خارج می یابند و در جستجوی وطنی تازه به شرق رو می آورند و در بخشهای گوناگون آن ساکن می شوند. مهاجرتهای گروهی و برقراری و بسط روابط بازرگانی را امنیت راهها و شرایط و امکانات نوپدید سفر تسهیل می کنند. بدیهی است که یونانیان زبان، اشکال زندگانی، عادات و سازمانهای خود را همه جا پخش و جاری می سازند. در متن این رویداد زبان سپاهی/ دیوانی یونانی، معروف به Koine (یونانی عمومی)، جای زبان آرامی دوره هخامنشیان را می گیرد و بین المللی می شود. در کنار قوانین بومی که اعتبار خود را در مواردی حفظ می کنند، حقوق آتنی مبنای قوانین دنیای هلنیسم می گردد. Gymnasium بمنزله باشگاهی با وظایف سه گانه ورزشگاه، آموزشگاه و پژوهشگاه که جزء لاینفک پرورش کالبدی، روانی و ذهنی یونانیان بوده همراه آنان به شرق می آید. در کنار این باشگاهها، که حتی به اورشلیم نیز راه می یابند و جوانان یهودی را جذب می کنند، تئاتر و در نتیجه هنرپیشگان و هنرمندان و معماری یونانی جای خود را در شرق بازمی نمایند، و کانونها و انجمنهای هنری، سیاسی و فکری که از مختصات فرهنگی یونان اند در شرق انتشار می یابند.<sup>۳۰</sup> از طریق این رگه ها و جریانهاست که شرق هلنیزه می شود.

به شرحی که آمد اشاعه فرهنگ یونانی در شرق به سه عامل زیر راجع می گردد: (ام)

مهاجرت یونانیان همراه با صدور بیواسطه مظاهر مادی و معنوی فرهنگ آنها؛ م۲) ایجاد شهرهای یونانی، یا یونانی کردن شهرهای موجود از نظر حقوقی و سازمانی؛ م۳) رواج زبان یونانی بعنوان زبان اداری، تجاری و عمومی در سراسر قلمرو فرمانروایی مقدونی/ یونانی و سپس دولتهای هلنیستی.<sup>۳۱</sup> در این رویداد جهانگیر هلنیستی ست که یهودیان از قرن سوم تا اول پیش از میلاد تورات را در خارج فلسطین، از قرار در اسکندریه، به یونانی ترجمه می کنند.<sup>۳۲</sup> این ترجمه به Septuaginta (= هفتاد) معسروف است.<sup>۳۳</sup> برگرداندن تورات به زبان یونانی یعنی ریختن آن به قالب زبانی به هر حال از نظر ساختمانی بیگانه با زبان سامی. خصوصیات هر یک از دو زبان بر مشکلی انتقال معانی می افزایند. تأثیر و تأثر متقابل زبان تشبیهی/ تصویری عبری و زبان انتزاعی یونانی درهم، گاه پندار یهودی را یونانی می کند و گاه بیان یونانی را از شیوه معمولش بدرمی آورد و نامفهوم می سازد، در نتیجه معانی مقلوب یا محرف در ترجمه یونانی تورات پدید می آیند.<sup>۳۴</sup> و این در آینده به سود مسیحیت تمام می شود. در کل، سه کار مهم و اساسی یهودی/ مسیحی با این هیأت نوین تورات برای سده های آینده انجام می گیرد. یکی آن که کتاب یهود برای یونانی زبانان قابل فهم می گردد و در حدی که اینان به دین یهود می گروند در آینده جذب مسیحیت می شوند. دوم آن که مسیحیت در کنیسه های داخل و خارج فلسطین یعنی در قلب یهودیت نفوذ می کند. سوم و آخر آن که زمینه مساعد برای تحریفات مسیحی از تصورات یهودی فراهم می آید و بدین وسیله مسیحیت سه قرن بعد یهودیت را با حربه خودش می زند. این آخری راه انتشار مسیحیت در شهرهای هلنیستی را می گشاید.<sup>۳۵</sup> عامل دیگری که لا اقل باندازه ترجمه تورات به یونانی برای چگونگی رشد مسیحیت اهمیت داشته این است که مسیحیت پس از زایشش در فلسطین که سه قرن از هلنیستی شدنش می گذشته زادگاه یهودی خود را بسوی دنیای «بت پرستان» ترک می کند و در کانونهای فرهنگی آنها می زید و می بالد؛ در انطاکیه، دمشق، اسکندریه، و روم، همه یکسره شهرهای هلنیستی.

گامی که یهودیت با ترجمه تورات به یونانی در خارج فلسطین بر می دارد و بعداً مسیحیت آن را به سود و بسوی هدف خود در جدایی از یهودیت می چرخاند و پیش می نهد در این میدان فرهنگی همچنان یونانی تر می شود. یونانیت در وجوه و بُعدهای اساسی اش نخست یهودیت را از نظر فرهنگی تجهیز می کند و سپس از این مجرا و افزون بر آن از طریق وارثان رومی اش مسیحیت را در دامان خود می پروراند. بیواسطه ترین وسیله این کار زبان یونانی بوده است.

- ۱ - در مورد برگزیدگی و بستگی انحصاری و متقابل قوم اسرائیل و خدایش بمعنای عهدی که میانشان به میانجیگری موسی جاری می‌گردد. رک. Mensching, G.: *Die Weltreligionen*, S. 160 f.
- در مورد اهمیت این برگزیدگی و بستگی قومی اسرائیل برای فهم سرشت دینی آن رک. Köhler, L.: *Theologie des Alten Testaments*, S. 48 ff.; 65 ff. Vgl. Schoeps, J.: *Religion; Wesen und Geschichte* § 240
- در مورد نام، ریشه و معنای یهوه، Jahve (تلفظ آن به این صورت)، و چگونگی اشاعه آن رک. Köhler, L.: *Theologie des Alten Testaments*, S. 22-28 und Anm. 36, S. 236; Fohrer, G.: *Geschichte der israelischen Religion*, S. 63f.
- و نیز به: Maag, V.: *Kultur, Kulturkontakte und Religion*, S. 1-28
- ۲ - Fohrer, G.: *Geschichte Israels*, S. 23, 30 f., 38 ff.
- ۳ - Eichrodt, W.: *Religionsgeschichte Israels, in Historia Mundi*, Bd. 2, S. 376
- ۴ - *Ibid.* S. 380 ff.; Fohrer, G.: *Geschichte der israelischen Religion*, S. 62
- ۵ - سامره Samere با سامره Samarre (= Samarra = سامراء، سامرا) در شمال بغداد اشتباه نشود.
- ۶ - رک. پانویس ۱۴.
- ۷ - نخست دریانوردان و بازرگانان یونانی اند که فنیقیه و فلسطینا (لبنان و اسرائیل کنونی) را Palaestina می‌خوانند. رومیها در ۱۳۵ پیش از میلاد نام یهودا را رسماً به فلسطین تغییر می‌دهند. و آباء کلیسا این نام را به سراسر سرزمین رویداد اسرائیل اطلاق می‌کنند. در این جا ما به این معنای اخیر آن را بکار می‌بریم.
- ۸ - Köhler, L.: *Theologie des Alten Testaments*, S. 67.
- ۹ - Meyer, Ed.: *Die Entstehung des Judentums*, S. 72-79; Hölscher, G.: *Palästina in der persischen und hellenistischen Zeit*, S. 3
- ۱۰ - در مورد چگونگی این امر رک. Meyer, Ed.: *Geschichte des Altertums*, Bd 5, S. 194 ff.
- در مورد تأثیر استقرار دولت هخامنشی و حوادث تاریخی آن در یهودیت رک. *Ibid.* Bd 6, S. 157-207 Ders. Die Entstehung des Judentums, S. 82 ff.; Nyberg, H.S.: *Das Reich der Achämeniden, in Historia Mundi*, Bd. 3, S. 77 ff.
- ۱۱ - هرودوت حتی ایجاد ساتراپیها را به داریوش نسبت می‌دهد: Herodot, *Historien*, 3, 89.
- تقسیم کشور به ساتراپیها در واقع از ابتکارات کوروش است. منتها در زمان او ساتراپیها وظیفه‌ای صرفاً نظامی داشته‌اند، یعنی حوزه‌های نظامی قوای اشغالی بودند. نخست داریوش آنها را به حوزه‌های استانی/دیوانسی تبدیل می‌کند. رک.
- Nyberg, H.S.: *Das Reich der Achaemeniden, in Historia Mundi*, Bd 3, S. 80; Will, Ed.: *Le monde grec et l'orient, in Peuple et civilisation*, 3, 1, p. 16.
- ۱۲ - Nyberg, H.S.: *Das Reich der Achaemeniden, in Historia Mundi*, Bd. 3, S. 92-97.
- ۱۳ - Eine eingehende politisch-wirtschaftlich-verwaltungsmässig differenzierte Darstellung der Satrapientstehung und -entwicklung in der achamenidischen Zeit befindet sich in Pauly-Wissowas Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft.
- ۱۴ - نام «اسرائیل» قطع نظر از اطلاق کهن و عمومی اش به جایگاه اسکان اسرائیلیان در بخش شمالی فلسطین هنگام بازگشت موسی از مصر، نام مطلق قوم یهوه بوده است. در تورات نیز قوم یهوه خود را غالباً به این نام می‌خواند. اما



پس از آن که یهودا در جنوب سرزمین فلسطین از دوره استیلای آشور مرکز حکومتی/دینی قوم اسرائیل می شود، چون مردم این خطه را اصولاً یهود یا یهودی می گفتند («کتاب دوم پادشاهان»: ۶، ۱۶؛ ۲۵، ۲۵)، نام یهود که اصلاً انتسابی بومی بوده از پایان قرن هفتم و در هر حال پس از پایان اسارت بابل به همه اسرائیلیان اطلاق می گردد و بدین ترتیب معنای قومی پیدا می کند. به این معنای شامل بر عموم اسرائیلیان، نام یهود از زمان انقراض دولت بابل به دست دولت ایران رایج می گردد. همچنان که از این زمان بعد نایهودیان از یک سو و تورات از سوی دیگر اسرائیلیان را یهودی می خوانند، یهودیان ساکن سرزمینهای نایهودی نیز این نامگذاری را برای خود می پذیرند و واژه «اسرائیلی» را برای اصطلاحات بسیار ویژه دینی بکار می برند. رک.

Goppelt, L.: *Christentum und Judentum im ersten und zweiten Jahrhundert*, Anm. 2 zu S. 16, s.a.S. 16 ff.

Meyer, Ed.: *Geschichte des Altertums*, Bd. 6. S. 166: Ders. Ursprung und Anfänge des Christentums, Bd. 2, S. 19. - ۱۵

Meyer, Ed.: *Geschichte des Altertums*, Bd. 6. S. 175 ff.; vgl. Kaerst, J.: *Geschichte des Hellenismus*, Bd. 2, S. 210 f. - ۱۶

Meyer, Ed.: *Geschichte des Altertums*, Bd. 5, S. 201; Ders. Die Entstehung des Judentums, S. 221; Ders. Ursprung und Anfänge des Christentums, Bd. 2, S. 17 ff. - ۱۷

Ders. Die Entstehung des Judentums, S. 221. - ۱۸

Ders. *Geschichte des Altertums*, Bd. 5, S. 201 f. - ۱۹

*Ibid.* S. 200 f. - ۲۰

۲۱- وقتی مانی و مزدک چهره های دینی برجسته و مستولی در درون رویداد ایران ساسانی برای تحولات اجتماعی و سیاسی اند، طبعاً در ایران صدر اسلام یک جنبش ضد عربی یا ضد اسلامی نمی توان یافت که از سرچشمه دین نشأت نگرفته باشد.

Meyer, Ed.: *Die Entstehung des Judentums*, S. 221 f.; vgl. Ders. Ursprung und Anfänge des Christentums, Bd. 2, S. 1. - ۲۲

«برآمدن یهودیت» اثر ژرفکاو و درخشان ادوارد مایر به بررسی بفرنج و نمودن چگونگی پیکرگیری یهودیت، تحولات حقوقی، اجتماعی آن در متن رویداد تاریخی هخامنشی خصوصاً در دوره کوروش و داریوش، و نیز به نتایجی که از این دوره بر دوره های بعدی جامعه یهود و دگرگونیهای اجتماعی و سازمانی دینی اش مترتب بوده اند می پردازد. درباره چند و چونی پندارهای دینی یهود و طرح بفرنجها و دگرگونیهای آن، رک.

Bertholet, A.: *Das religionsgeschichtliche Problem des Spätjudentums*

۲۳- در مورد تأثیر پندارهای دینی ایرانی، خصوصاً گونه زرتشتیان آنها در پندارهای یهودی، در ژرف و مایه و ساختن عناصر از پیش موجود آنها، مانند تلطف روحانی تصور خدا، پیدایش فرشته ها یا تشدید اهیت ابلیس، دوآلیسم کیهانی یا اخلاقی نیک و بد، رستاخیز، خلط ایله مسیحایی با ایله پادشاهی و انتساب آن به یهوه و نتایج ناشی از آن در جهان بینی سیاسی این جهانی و آسمانی آن جهانی، که اولی عاطف بر رهایی یهود از سلطه دولتهای بیگانه و رستگاری خاکی اوست و دومی ناظر بر انهدام جهان و آفرینش نوین آن در رستاخیز مردگان و ظهور دجال، رک.

Meyer, Ed.: *Ursprung und Anfänge des Christentums*, Bd. 2, S. 95-117, 331 ff.; Schneider, C.: *Das Christentum, in Propyläen Weltgeschichte*, Bd. 4, S. 433 f.; Reicke, B.: *Iranische Religion, Judentum und Christentum, in Religion in Geschichte und Gegenwart*, Sp. 881-884.

۲۴- این جنبه هلنیسم - غلبه نسبی حس بر عقل - که در پی برخورد فرهنگ یونانی با فرهنگ شرقی شکل می گیرد و اندیشه یونانی را با پندارهای دینی و مایه های احساسی ناشی از آن می آمیزد و در نتیجه از زور عقلی اش می کاهد در

این جا برای ما مطرح نیست. در این مورد رک.

Schneider, C.: *Christentum, in Propyläen Weltgeschichte*, Bd. 4, S. 435 ff; Ders. *Geistesgeschichte des antiken Christentums*, Bd. 1, S. 159-235.

۲۵ - هلنیسم در واقع نه با دین قومی اسرائیل بلکه با یهودیت خصوصاً آمیخته به عناصر دینی ایرانی رومی گردد و آن را در حوزه نفوذ خود البته وارد جریانی می کند که از نظر فرهنگی کاملاً نوین و متفاوت بوده است. رک.

Grant, F.C.: *Hellenismus, in Die Religion in Geschichte und Gegenwart*, Sp. 210; Wendland, P.: *Die hellenistisch - römische Kultur in ihren Beziehungen zu Judentum und Christentum*, S. 190.

Lohse, Ed.: *Umwelt des Neuen Testamentes*, S. 88 ff. - ۲۶

*Ibd.* - ۲۷

۲۸ - واژه «بربر» را یونانیان تا نیمه اول قرن ششم پیش از میلاد منحصرأ از این روه نایونانیان اطلاق می کردند که زبانشان را نمی فهمیدند. بدین ترتیب این واژه در اصل فاقد هرگونه ارزیابی منفی و استخفاف فرهنگی بوده است. برخلاف ایرانیان که خود را مرکز و میزان ارزشها می دانستند و فزونی ارزش نایرانیان را به نسبت مستقیم نزدیکی آنان به سرزمین ملی خود می سنجیدند (Herodot, *Historien*, 1, 134)، یونانیان اقوامی را که از آنها دورتر بودند شایسته تر می پنداشتند. این حرمت به بیگانگان نزد یونانیان، از دوره فرمانروایی داریوش و خصوصاً خشایارشا که قصد تسخیر یونان و اقدام به آن مهمترین حادثه شهریاری او بوده است به کینه تبدیل می شود. نخست از این دوره به بعد واژه بربر به معنای بی فرهنگ و برده خوی را یونانیان در مورد نایونانیان بکار می برند.

Dörrie, H.: *Die Wertung der Barbaren im Urteil der Griechen, in Antike und Universalgeschichte*, Festschrift für H.E. Stier, 1972.

Altheim, F.: *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*, Bd. I, S. 123. - ۲۹

Bengston, H.: *Griechische Geschichte*, S. 286, 349 ff., 447 f.; Lohse, Ed.: - ۳۰  
*Umwelt des Neuen Testamentes*, S. 10 ff.

Reicke, B.: *Neutestamentliche Zeitgeschichte*, S. 27 ff. - ۳۱

Wendland, P.: *Die hellenistisch-romische Kultur, in ihren Beziehungen zu Judentum und Christentum*, S. 196; Lohse, Ed.: *Umwelt des Neuen Testamentes*, S. 92 f.; Chadwick, H.: *Die Kirche in der antiken Welt*, S.4.

۳۳ - سبب این تسمیه آن است که ۷۰ یا ۷۲ تن این کتاب را به یونانی ترجمه کرده اند. ترجمه نامبرده نخست شامل «اسفار پنج گانه» بوده. بخشهای دیگر بتدریج بر آن افزوده می گردند و با ضمائمی که در سده دوم و اول پیش از میلاد مستقیماً به زبان یونانی نگارش می یابند، یعنی در متن اصلی عبری وجود ندارند، تکمیل می شود. رک.

Schürer, E.: *Geschichte des jüdischen Volkes im Zeitalter Jesu Christi*, Bd. 3, S. 424-429; Lohse Ed.: *Umwelt des Neuen Testamentes*, S. 94

*Ibd.* S. 94 f; vgl. Fohrer, G.: *Geschichte der israelischen Religion*, S. 378. - ۳۴

Lohse, Ed.: *Umwelt des Neuen Testamentes*, S. 96. - ۳۵